



دلاور آذربایجان

بابک

فصل چهارم

و پایان

به قلم سعید نفیسی

تهران ۱۳۳۳

بازنگاری از نیلوفر شمیرانی

فصل اول و دوم و سوم ، به ترتیب در لینک های زیر :

<http://www.mahnaaz.com/md/bk.pdf>

<http://www.mahnaaz.com/md/bk2.pdf>

http://www.mahnaaz.com/md/bk_c.pdf

دست نشانندگان قفقازی مرزبان در ۳۴۳ = ۹۵۵

1 - مرزبان بن محمد بن مسافر (۹۴۱ - ۹۵۷ م .)

قیام بابک در شمال آذربایجان (۸۲۰ - ۸۳۷) مقدمه جنبش هایی بود که بلافاصله و مخصوصا در قرن بعد یعنی قرن دهم در جلگه ایران و نواحی مجاور آن بروز کرد .

تا مدت های دراز توجه مورخان فان فلوتن - ولهاوزن و بارتولد بیشتر به سوی خراسان بوده است .

Welhausen , Barthold , Van Vloten

تا اینکه انتشار تجارب الامم مسکویه راهی تازه در بررسی های مربوط به نواحی غربی ایران گشوده ، یعنی همان نواحی که شرح آنها در کتاب دقیق ابن الاثیر مبهم و تاریک بود .

عنوانی که " آمدروز " و " مارگلیوٹ " برای چاپ نفیس کتاب مسکویه گذاشته اند یعنی « انقراض خلافت عباسی * » باز هم عظمت سنن مرکز روحانیت اسلام را منعکس می کند و اگر به مردم شناسی و علم اقتصاد و سرشت انسانی توجه بیشتری بکنیم تاریخ نویس باید بیشتر نظر خود را متوجه جلوه دادن و زنده کردن سنن قدیم تر بکند . همان سنی که سازمان کاملاً نوی را بنیاد گذاشت و منتهی به برچیدن بساط خلافت شد .

Amedroz & Margoliouth

** Of the Abbasid Caliphate*

تاریخ دوران آل بویه اکنون روشن تر است و مقارن زمانی که این دولت بسط یافت در تاریخ به سازمان های سیاسی دیگر بر می خوریم که در کردستان و آذربایجان و ماوراء قفقاز به نشو و نما آغاز کرده بود . و در میان آنها ستاره بخت مسافریان در اندک مدتی درخشید . من اخیراً در پی استادان سلف خود گام برداشته ام یعنی مشغول کشف و تحقیق عمیق تر و بیشتر در آثار و اسباب پیشرفت خاندان مستقل دیلمیان شده ام (رجوع کنید به کتاب « مطالعات » من ۱۹۵۳ ص ۱۵۸ - ۱۶۶) و اکنون در اینجا می خواهم یکی از مدارک علمی را که در کتاب جغرافیای ابن حوقل مانده است شرح و تفسیر کنم .

هنگامی که در حدود سال ۳۳۰ = ۹۴۱ مرزبان و برادرش وهسودان پدر خود را در دژ سیسجان (سیسکان ؟) زندانی کردند ، وهسودان در همان اقطاع موروٹ خود یعنی طرم (طارم در اواسط مسیر سفید رود) ماند و برادرش مرزبان به سوی شمال و مغرب به سرزمین یکی از خارجیان کرد به نام دیسم رهسپار شد .

اردبیل (در آذربایجان شرقی) تختگاه مرزبان شد و وی از آن سوی ارس تا قلب ماوراء قفقاز پیش رفت . بر ما آشکار است که مرکز با شکوه دستگاه سابق اداره اسلامی بردعه (پرتو) به دست وی افتاد ، زیرا درین جا بود که تاخت و تازهای پی در پی روس ها را در ۳۳۲ = ۹۴۳ دفع کرد و این جنگ ها را مسکویه در « ج ۲ ص ۷۶۲ با بیانی مهیج شرح داده است .

وانگهی می دانیم که پادگان دیلمیان که به فرمان وی بود مرکز بزرگ و مهم دیگر دوین را (پیش از ۳۷۷ = ۹۴۸) در دست داشتند و از این گذشته تا ۳۶۰ = ۹۷۱ گنجه (جنزه) به دست نماینده او التازی اداره می شد . از فهرست ابن حوقل چنین بر می آید که سازمان عریض و طویل حکمرانان

مرزی در آن زمان به پایه خراج گزاران بی اهمیتی تنزل کرده بودند . از این رو تا چندی دولت مستعجل مسافریان نتوانست کاملاً بسط یابد .
(توضیح آنکه تاریخ وقایع و سال های ذکر شده ، همان است که استاد نفیسی در کتاب خود نوشته است و چنانچه تفاوت هایی در مقایسه آنان با هم دیده می شود از اختیار بازنگاری خارج است - نیلوفر)



2 - علی بن جعفر وزیر

بی شک تهیه مقدمات قراردادهای چند برابر برای ادای خراج مستلزم یک ساسله گفتگوهای سیاسی و مالی مفصل و دور و دراز بوده است و این حوقل این کامیابی ها را نتیجه زحمات ابو القاسم علی بن جعفر می داند که از زندگانی او آگاهی در میان هست .
بنابر گفته ابن حوقل وی نخست به خدمت یوسف ساجی درآمده است . سپس (مسکویه ج ۲ ص ۳۱)
بخدمت دیسم بن ابراهیم خارجی درآمد که یکی از سرداران یوسف بود و جانشین ساجیان شد و سرزمین آذربایجان را در میان سال های ۳۲۶ = ۹۳۷ و ۳۴۴ = ۹۵۵ (با فواصل بسیار) گرفت .
پدر دیسم همکار یکی از خوارج معروف به نام هارون الشاری بود که پس از مرگ همکار خویش به آذربایجان گریخت و دختر یکی از سرکردگان کرد را به زنی گرفت . رجوع کنید به کتاب مسکویه ج ۲ ص ۳۲ .
همین هارون (که ابن المعتز او را « خلیفه بدویان و کردان » لقب داده بود) در میان سال های ۲۷۲ = ۸۸۵ و ۲۸۳ = ۸۹۶ مشغول زدو خورد و فعالیت بود و در تاریخ اخیر به دست خلیفه المعتضد گرفتار شد . رجوع کنید به طبری ج ۳ ص ۲۱۰۹ ...

مسکویه حقیقت جالبی را به میان آورده است و آن این است که علی ابن جعفر از دعاة باطنیان بود و شاید همین سبب شد هنگامی که در خدمت مخدوم خارجی خود بود دشمنانش توطئه کردند .

علی بن جعفر از ترس دیسم به طارم گریخت و به محمد بن مسافر پناه برد . اما هنگامی به آنجا رسید که پسران محمد یعنی مرزبان و وهسوندان بر پدر خود شوریدند و تختگاه او سمیران را گرفتند .

مسکویه این وقایع را در حوادث سال $۳۳۰ = ۹۴۱ - ۲$ آورده است .

علی بن جعفر ، مرزبان را برانگیخت که آذربایجان را بگیرد و وی نیز چون باطنی بود پند آن پناهنده محتال را به کار بست و به وزیر جدید خود مجال داد که عقاید خویش را تبلیغ کند . علی نامه هایی به پیروان دیسم که می دانست از وضع خود ناراضی اند نوشت و چون زمینه مساعد شد مرزبان به خاک دیسم حمله برد .

لشکر دیسم نیز به سپاه مرزبان پیوست یا اینکه از میدان جنگ گریخت و دیسم به ارمنستان فرار کرد و به شاهزادگان ارمنی (ارتسرونی) سرزمین واسپوراکان (نزدیک دریاچه وان) پناه برد .

مرزبان آذربایجان را گرفت اما بزودی رابطه اش در نتیجه دسیسه کسانی که مخصوصا دارایی علی بن جعفر را دستاویز کرده بودند با وزیرش تیره شد . علی بن جعفر برای فرو نشاندن آتش خشم مرزبان حرص مخدوم خود را برانگیخت و به او قول داد شهر بزرگ تبریز را (که احتمال می رود جزو قلمرو خاندان روادیان بوده باشد ، رجوع کنید به کتاب « مطالعات » من ص ۱۵۸ .) پیرو وی کند و مرزبان هم او را با چند تن از سرداران خویش روانه آن دیار کرد .

همینکه علی بر تبریز استیلا یافت در صدد التیام روابط خود با مخدوم پیشین یعنی دیسم برآمد .

مردم شهر را برانگیخت دیلمیانی را که مرزبان با او فرستاده بود برانند و چون به کام خود رسید به نزد دیسم رفت . در این هنگام مرزبان از ناسازگاری خویش با وزیر همکیش خود پشیمان شد و تبریز را در محاصره گرفت و در ضمن پنهانی وارد گفتگو با علی شد و به عقیده دینی وی توسل جست و او را وعده وزارت داد . علی نیز به فروتنی به جان و مال خویش زندهار خواست . همینکه به مقصود رسید از تبریز گریخت و مرزبان به پیمان خود وفا کرد .

مسکویه همه این حوادث را (ج ۲ ص ۳۱ - ۵) در وقایع سال $۳۳۰ = ۹۴۱ - ۲$ آورده است و پس از آن دیگر چیزی درباره علی بن جعفر ندارد .

در چهارده سال بعد حوادث بسیاری روی داده است و پس حمله بیهوده مرزبان بر شهر ری و شکست و اسارتش پریشانی های بسیاری روی آورده است . هنگامی که مرزبان در اسارت می زیست دیسم بار دیگر در آذربایجان پدیدار شد و چند تن دیگر از فرماندهان مستقل شدند .

رکن الدوله پادشاه آل بویه در ری در کار آذربایجان دخالت کرد و در $۳۳۹ = ۹۵۱$ یکی از دهقانان نامی طوس **محمد بن عبد الرزاق** را به آذربایجان فرستاد ولی وی در آنجا دلگیر شد و در $۳۴۲ =$

۹۵۳ به ری بازگشت . (این همان دهقان نامی است که شاهنامه را برای او از پهلوی ترجمه کرده اند . شاهنامه فردوسی مبنی بر همین ترجمه است .)

تنها در ۳۴۲ = ۹۵۳ - ۴ مرزبان توانست از زندان بگریزد (مسکویه ج ۲ ص ۱۴۹) و جایگاه پیشین را به دست آورد .

پیش از مرگش در رمضان ۳۴۶ = دسامبر ۹۵۷ وی جنگهایی با برخی از شورشیان نواحی مجاور باب الایواب (دربند) کرده است که اخبار آن به ما رسیده است : « وی کار خود را راست کرد و دشمنان را شکست داد » و به آذربایجان بازگشت تا با دیسم روبرو شود .

این سرکرده خارجی بار دیگر به دوست ارمنی خود در واسپوراکان پناه برد اما وی پیمان خود را شکست و او را به مرزبان تسلیم کرد و او هم چنانکه آوردیم مرزبان را کشت . همه این پیش آمدها که مسکویه در حوادث سال ۳۴۴ آورده است درست و ابسته به همان سالی است که در متن ابن حوقل آمده است . ابن حوقل حتی به تسلیم شدن دیسم اشاره می کند .

از قراین چنین برمی آید که پس از فرار مرزبان ، علی بن جعفر بار دیگر به مقام وزارت خود بازگشته و بستن خراج به لشکرکشی مرزبان به باب الایواب و از میان رفتن دیسم بستگی دارد .

۲- قسمت های کتاب المسالك والممالك

ابن حوقل درباره ارمنستان و قفقاز

متن ابن حوقل دشواریهای فراوان در بردارد، از آن جمله در برخی از قسمت های بند نخست که بعلامت (الف) معین کرده ام . درین زمینه بزرگترین دانشمند معاصر زبان تازی آقای ویلیام مارس **William Marçais** رجوع کردم و وی هم با گشاده رویی بسیار ترجمه ای را که بفراسه کرده بود برای من فرستاد . عزم کردم که آنرا عینا درین جا بیاورم ، گذشته از آنکه ترجمه خودم که پس ازین خواهد آمد قرینه نامطلوبی خواهد بود .

الف. (چاپ کریمرس **Kramers** ص ۳۴۳ ، چاپ دوخوبه ص ۲۴۵) :
دشهر (و ناحیه) دوین پیش ازین از آن سنباط بن اشوط پادشاه همه ارمنستان بود ، هم چنانکه از آن نیاکانش بوده است . هم چنان در دست سران این خاندان بود تا هنگامی که ابوالقاسم یوسف ساجی آنرا ازیشان گرفت و

دستان را از آن کوتاه کرد و حال آنکه برای مالکیت خود عهدنامه‌هایی داشتند که بقرون اولیه اسلام می‌رسید و استقرار ایشان را در آنجا برساند (و در فتح مسلمانان در آنجا بودند) و ایشان بعهده داشتند بنا بر مقررات مربوطه بمقطعات جزیره بپردازند. بنی‌امیه و بنی‌عباس ایشان را بجای خود گذاشته بودند و انواع مختلف رسوم که بعنوان جباایات بر آنها مقرر شده بود از ایشان می‌گرفتند. یوسف برایشان حمله برد و زد و خوردهایی با ایشان کرد (۱). از آنکه بختیاری (۲) سابقشان بیابان رسید و هیچ دایمی تا کنون بیاری ایشان برافراشته نشده است. دین ترسانان درارمنستان برتری دارد. از دو قسمت این سرزمین (۳) دولت مرکزی (سلطان) سالیانه چیزی را دریافت می‌کند که می‌توان خراج دانست. بدین گونه (۴) ارمنیان امروز هم وابسته بعهده هستند که پیش ازین بوده‌اند، اما این بیمانیست که درحقیقت اثری ندارد، زیرا که دولت‌های همسایه (سلاطین) بر آنها حمله می‌برند (۵) و برده می‌گیرند، بند رفتاری می‌کنند و حق دفاع از ایشان را پایمال می‌کنند. بردگانی را که از ایشان آورده بودند نمی‌توانستند بعنوان زرخرید در بغداد بفروشند و من این وضع را تا سال ۲۳۵ = ۹۳۶ دیده‌ام، هیچ کس این خرید و فروش را مشروع نمی‌دانست بسبب آنکه کاملاً در زنها بودند و بیمانیایی (غیر عهد) که در دست داشتند بسیار بود.

(۱) رجوع کنید بکتاب ابن حوقل ص ۶۱، ج ۲ ص ۱۴-۱۵، و مقدمه المود (۲) من پنداشتم عبارت «ولا یفتح بعد غدرهم» را باید بدین گونه درست کرد و گفت: «بعد غدرهم»، یعنی «او» (یوسف) پس ازین خیانت با ایشان طرفی بر نیست و هیچ دایمی برای یاری او (الیه) تا امروز برافراشته نشد (یوسف در ۳۱۵ = ۹۲۷ در گذشت). بهمین جهت ما رسه می‌نویسد: «پندارم کلمه غدر را باید بکار برد. این جا بمعنی «بغشایش» نیست بلکه بمعنی «بیشرفت و بختیاری» است، لغویون آنرا بکلمه «تجع» تفسیر می‌کنند.

(۳) رجوع کنید بپند دیگر.

(۴) «کانهم» از نظر اصولی، از نظر قضایی.

(۵) اندک زمانی پنداشتم باید «تطرفهم» (بغاء) خواند «در کراه قلمروشان تاخت و تاز می‌کنند» (هچنان «تعیف» معنی تراشیدن حاشیه چیزی را دارد) اما «تطرف» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن معروفست و اما «تطرفوا و تطفروا» بمعنی حمله بردن و مسلط شدن رایجست. فراراً من تعاقب الثلین، یعنی «پنهانی».

« دوارمنستان هست بگی بنام داخلی و دیگر بنام خارجی. در برخی از قسمت‌های ارمنستان خارجی مسلمانان شهرهایی دارند که بدست آنهاست و مسلمانان پیوسته بر آن حکمرانی داشته‌اند (هرچند گاهی؟) و ارمنیان آنها را اجاره کرده‌اند. (این گونه شهرها) از آن شاهان اسلامست مانند ارجیش و منا زجرد و خلاط (۱). مرزهای ارمنستان خارجی پیداست کجاست، مرزهای آن از شرق ببردعه می‌رسد، از غرب بجزیره، از جنوب باذربایجان و از شمال بنواحی روم در سمت قالیقلا. جایگاه اخیر مردابی بود در میان کشور روم (برمند) مردم آذربایجان و جبال (ماد) و ری و غیره. و این شهر (تختگاه) (ارمنستان) داخل است. (پیش ازین) گفته شد که دوارمنستان داریم، اما ارمنستان داخلی شامل دیبل (دوین) و نشوا (نخچوان) و قالیقلاست و آنچه در دنباله آن در شمال قرار دارد و حال آنکه ارمنستان خارجی شامل برگری و خلاط و ارجیش و وسطان و الزوزان (آندز او استیک) و باروها و دزها و نواحی و ایالات است که در میان آنهاست. (س ۳۴۴) و دسترس آنها بدریا از طرابوزانست ...»

ب. (چاپ کریمس ۳۴۸، دوخویه ۲۵۰) : «برخی ازین شاهان نوعی از خراج (ضرائب) و رسوم اضافی (اوازم) تعلق می‌گرفت که هر سال برای شاه آذربایجان می‌فرستادند. مرتباً (سهلته)، بی وقفه و مانع همه آنها (یعنی شاهان ارمنی) پیرو کسی بودند که (بر آذربایجان) فرمانروا بود و سعادت آنرا تأمین میکرد (۲).

این ابی‌السااج از هدا پایی که کم و بیش از ایشان می‌رسید خرمند بود (۳). اما هنگامی که این کشور (مملکه) بدست مرزبان بن محمد بن مسافر معروف بسلاز افتاد وی بتأسیس ادارات مالیه (دیوان) و ممیزی (قانون)

(۱) درباره خاندانهای نازی که در شمال دریاچه وان مستقر و منسوب بقبیله فیس بودند (بجز برگری که اصلاً خانواده عثمان نامی آنها را گرفته بود) رجوع کنید بکتاب مارکوارت «جنوب ارمنستان» ص ۲۹۹-۳۰۴-۵۰۱-۸.

(۲) در چاپ دوخویه ص ۲۵۰ افزوده شده است: «بزرگان این نواحی که شاهان نواحی مرزی (اطراف) بودند از شاه (ملک) آذربایجان و ارمنستان و مردواران فرمان می‌بردند».

(۳) این نکته بامقایسه با مطالبی که پیش ازین در صحنه ۱۶۳ آمده است

شکفتست.

ومالیات اضافی (لوازم) پرداخت و درباره (جزئیات) اعانات (مرافق) و
و پس از آنها (توابع) وارد گفتگو شد (بخطاطب).

۱- بزرگترین شاهان (ملك) این ناحیه تاجایی که من توانستم آشکار
کنم (۱) شروانشاه محمد بن احمد الازدیست.

۲- پس از او (از نظر جغرافیایی؟) شاه لایجان می آید که کشور او
در مسابگی قسمتی از کوه قبق و سرزمین او بلاجان شاه (در اصل چینست)
معروفست.

۳- پس از او (۲) سناری معروف بسنجاریب که دین ترسانی دارد مانند،
۴- ابن الدیرانی صاحب الزوزان (آندزواتسیک) روان و وسطان.

پس ازین من درجه و مرتبت هر یک ازینها (شاهان یا کشورها) را بیان
می کنم با ذکر آنکه تعهدات هر کدام چیست و هم چنین تعهدات (اضافی)
از حیث پرداخت مالیات نقدی (مال) و خراج (ضریبه) و هدایا از چه فرارست،
هنگامی که (موقع بیان) مالیات سالیانه (ارتفاع) (سراسر) این سرزمین
فرا رسد و پس از فراغت از ذکر مسافتها و اوضاع و احوال (عمومی) این
مطالب را خواهم آورد.

پ- (چاپ کریمس من ۳۵۰ چاپ دوخوبه من ۲۵۲) ... راه برده
(در چاپ دوخوبه برزنج) بدبیل از ارمنستان (۳) می گذرد و همه دهها و
شهرهایی که در امتداد آنست از آنستباط بن اشوط ارمنیست که یوسف
ابن ابی الساج (در چاپ دوخوبه: ابن دیوداد) بخبانت و ستم برخلاف (فرمان)
خدا و پیغمبرش که می گوید ... ازو گرفت | در چاپ کریمس درین جا
احادیث مربوط بوظایف حتمی مسلمانان در حمایت از زمین آمده است.

(۱) دوخوبه این محدودیت را حذف می کند و شاید منظور این بوده که
ابن حوقل این سرزمین را ندیده بوده است.

(۲) بجای «البه» من «یلیه» می خوانم.

(۳) در واقع مقدسی درس ۳۸۲ راه برده و دبیلز را از ارتفاعات اران
(از راه قلفاطوس یعنی کلنکانوس زادگاه متریس و دمیس و کیلکونی یعنی کلاکوسی
مورخان البانیا) نوشته است. درباره بسط قلمرو سنباط رجوع کنید بکتاب سابق الذکر
گروسه من ۱۴۰۱، ۱۶۹. ابن حوقل درباره توانایی او مخالفه می کند زیرا که از
۸۹۳ پادشاهی البانیا به امام برگشت (رجوع کنید بکتاب اسونیک (ترجمه ماکلر)
ج ۳ فصل ۳) و در سیونیا بر غورد بقاومت سبانت رجوع کنید بکتاب سابق الذکر
گروسه من ۴۲۱.

ت- چاپ گریمرس من ۳۵۴ چاپ دوخوبه من (۲۵۴): داماد باره
وضع جاری (ارمنستان) - تا آنجا که من توانستم معلوم کنم - جزیه و خراج
آن (جبایات) و خراجی که پشاهان (دست نشانده) مرزها (ملوک الاطراف)
بسته اند آشکار وضع این سرزمین را شرح و درستی وصف آنرا نشان میدهد،
هر چند احياناً بمقدار (خراج) افزوده یا از آن کاسته می شد. با این همه
حد متوسط خراجی که خراج گزاران می دادند و حداکثر خراجی که از
(نواحی) در سال ۳۴۴ = ۹۵۵ بموجب موافقت‌هایی (موافقات) ابوالقاسم
علی بن جعفر پیشکار (سابق) (صاحب الزمام) ابوالقاسم یوسف بن ابی الساج
از طرف مرزبان بن محمد که (بعدها) وزیر همین شخص شد می گرفت
بدین گونه بود:

(۱) او (مرزبان) با محمد بن احمد الازدی صاحب شروانشاه [در اصل
چینیست] و پادشاهان برای پرداخت ۱۰۰۰۰۰۰۰ درهم موافقت کردند.
(۲) اشخانیق (۱) صاحب شکلی معروف با ابو عبد الملك نیز با ایشان
قراری بست (دخل).

(۳) او با سنجاریب معروف با بن سواده صاحب الربع (۱) در مورد پرداخت
مبلغ ۳۰۰۰۰۰ درهم و گذشته از آن بعضی عطایای اضافی (الطاف)
موافقت کرد.

(۴) (بهمان ترتیب) صاحب جرز (۲) و وشقان (وشکان) پسر موسی
برای پرداخت ۲۰۰۰۰۰۰ درهم.

(۵) او با ابوالقاسم الویزوری صاحب ویزور (وایوتس دزور) بر سر
پرداخت ۵۰۰۰۰۰ دینار و الطاف موافقت کرد.

(۶) (بهمای گونه) ابوالهیجان بن رواد از نواحی خود در اهر و ورزقان
۵۰۰۰۰۰ دینار و الطاف.

(۷) (بهمانگونه) ابوالقاسم الجیدانی از نواحی خود (و بحساب) مالیات
پس افتاده (بقایا) که از آنها طلب داشت ۴۰۰۰۰۰۰ درهم، اما او خواست
(که این مبلغ) کم شود و در درخواست (خود) ابرام کرد، پس عکس العمل
کینه جو یانه (تبرم) در برابر رفتار او این شد که این مبلغ را به ۳۰۰۰۰۰۰
درهم و ۱۰۰ تخت دیبای رومی افزایش دادند.

(۱) در اصل اشخانیق، پیش ازین دوخوبه اشخانیق پیشنهاد کرده است.

متنگی بر مواد و منابع تازه است (۱).

درین که ابن حوقل ناشمال ارس (۲) پیش رفته باشد تردید داریم . در آخر فصلی که نوشته باخباری که بتکار برده اشاره می کند. شک نیست که این گزارشها از زمانهای مختلف بوده و اوضاع و احوال مختلف را می رسانده است. در وصفی که از بازار بزرگ کورسره (در میان مراغه و میانه) می کند آنچه از سرگرد بازارگانان آذر بایجان ابو احمد بن عبدالرحمن شیزی مراغی در روزگار یوسف بن ابی الساج شنیده است اشاره میکند (چاپ کریمس من ۳۵۲). تمایلاتی که موافق با هواداری از ارمنیانست و در کتاب ابن حوقل آمده شاید وابسته بمنبع آگاهی او درین زمینه باشد. با این همه سخت گیرهای یوسف بن ابی الساج نسبت با ارمنیان که در بندهای الف و پ گذشت (و ممکنست تاریخ آن بزمن یوسف برگردد) با حلم و رأفت وی که در بند پ آمده است مبیانت دارد. نامهای مهم ترین فرمانروایان ماورای قفقاز (بند پ) با نامهایی که در فهرست دست نشاندگان مرزبان آمده (بند ت) (۳) مطابقت نمی کند .

و اما راجع بفهرست خراج گزاران مرزبان (بند ت) این فهرست را نمی توان سند رسمی دیوان مرزبان دانست. بیشتر احتمال میرود کسی که در کارهای داخلی وارد بوده جزئیات قراردادهای مالی مختلف را از حفظ تقریر کرده است.

(۱) برای مقایسه بابت اول ترجمه خود گفته اسطخری را می آورم که در سن ۱۸۸ می گوید (در ارمنستان فرمانروایی میکرد) سنباط بن اشوط (ارمنستان) هرگز از دست « کبرای مسیحی بیرون نرفت و ایشان بر (در میان) مردم ارمنستان غالب بودند. تنها کلمات منفرد و مفصل اسطخری در گزارش اصلی و مبسوط باقی مانده است (رجوع کنید بچاپ کریمس من ۳۴۳).

(۲) قطعاً وی اطراف کوه سلیمان (نزدیک اردبیل) را دیده است من ۲۴۹ (۳۴۷).

(۳) در بند پ شروانشاه نام امیری و در بند ت نام سرزمین اوست . لایزان همان لاهیجان امروز (در مغرب شروان بمعنی اخص) است. بنا بر مندرجات تاریخ شروان شاخه لایزانی خاندان یزیدی شاخه شروانی را در ۳۰۴ - ۹۱۶ طرد کرده است رجوع کنید بسمودی ج ۲ ص ۵ و از خصایص بند ت (آنجا که بسال ۳۴۴ - ۹۵۵ اشاره رفته) اینست که زکری از لایزان در آن نیست. سنحاریب از سناریه چنان می نماید که با دو سنحاریب مذکور در فهرست مرزبان تفاوت دارد .

با این حدس برخی سوءتفاهمها و حدس‌هایی را که در متن ما هست می‌توان توضیح و تفسیر کرد بی آنکه از اهمیت این برآورد چیزی بکاهد. این فهرست (۱) دشواریهای چند نشان میدهد. املا به معنی از نامها نامعلومست و خراج گزاران مسیحی را بکنیه‌های معمول تازی نام برده که هویت آنها را می‌پوشاند و تطبیق آنها را با کسانی که در منابع ارمنی ذکر از ایشان هست دشوار می‌کند.

۱- سرکوبی شروان یکی از کارهای مهم مرزبانست که در نتیجه آن بردآمد خزانه وی افزوده شده و تنها با آنچه با گراتیان (رجوع کنید ببند ۹) وعده داده بودند کمتر و در درجه دوم اهمیت بوده است. شروان پس از میننی گفته می‌شد که در شمال رود کور واقعست و تنها در قرن ۱۵ تا ۱۶ دوباره آنرا شروان گفته‌اند. اشتباهی که (در بندت) در کلمه شروانشاه کرده و آنرا بجای لقب شاهان نام کسی دانسته است در مسعودی ج ۲ ص ۶۹ هم دیده میشود. شاهی که در شروان در ۳۴۴ = ۹۵۵ فرمانروایی داشت محمد بن ابوطاهر یزید بن محمد (۳۳۷ - ۳۴۵ = ۹۴۸ - ۹۵۶) (۲) بوده است و پس از او پسرش احمد (۳۴۵ - ۳۷۰ = ۹۵۶ - ۹۸۱) جانشین او شده است.

در تاریخ قدیم شروان (۳) ذکر از حمله دیلمیان بشروان در زمان پدر محمد یعنی ابوطاهر یزید بن محمد در یکی از سالهای میان ۳۳۴ = ۹۴۴ و ۳۳۷ = ۹۴۸ هست و گفته شده است که وی دیلمیان را راند و با ایشان صلح کرد و اتحاد کرد. حمله دیگر ابراهیم بن مرزبان در حدود ۳۵۷ = ۹۶۸ و هنگامی روی داد که قرار بود احمد بن محمد با مهاجم صلح بکند و باو خراج بدهد. در نتیجه ترتیبی که ابن حوقل بدان اشاره کرده ممکنست نتیجه حمله نخستین باشد. اما چنین می‌نماید که در زمان محمد بن یزید صلح روی داده باشد و شاید همان صلح را در زمان پسرش احمد تجدید کرده

(۱) آنرا کسروی یفاری امروز ترجمه و قسمتی از آن را شرح کرده است، شهر یاران گننام ج ۱ ص ۱۰۱ نیز رجوع کنید بمقاله کریمسکی بعنوان شکی ص ۳۷۷ - ۸.

(۲) بنا بر گفته مسعودی ج ۲ ص ۵ محمد بن یزید پیش از آن در ۳۳۲ = ۹۴۳ حکمرانی داشته است.

(۳) نگاه کنید بمجله ۱۴۸ یادداشت شماره ۲.

باشند. نامی که این حوقل برده (یعنی محمد بن احمد) با نسب نامۀ مفصل شروانشاهان موافق نیست و بالاخص نسبت خانوادگی این سلسله درست نیست زیرا بجای شیبانی باید ازدی باشد. ممکنست این نیز نادرست باشد و بجای یزیدی آمده باشد زیرا این خانواده عموماً بدین نسبت معروف بوده اند (۱). ممکنست این یکی از مواردی باشد که در کلمه تحریف رفته است.

۴- شکلی. بجای کلمه «اسحاس» که در چاپ اول این حوقل (دوخویه) آمده در نسخه خطی بهتری که کریه رس در چاپ دوم بکار آورده است اشخانیق آمده که بسهولت می توان آنرا باشخانیق که یکی از نامهای خوب ارمینست برگرداند. کتیبة تازی او ابو عبد الملك بوده که برای تعیین ملیت او بانوجه رسم معمول آن زمان در نامهای خاص چندان اهمیتی ندارد. این نام با قرینه ای که مسعودی (ج ۲ ص ۱۸) می دهد و می گوید فرمانروایی شکلی در آن زمان عملاً با آذر نرسی بود نیز سازگار نیست. متن گمراه کننده است. چون کلمات «ودخل فی موافقه - اشخانیق» بلافاصله پس از کلمات «فواقف... صاحب شروانشاه» می آید ممکنست کسی در شرح این فقره گمراه شود و تصور کند که اشخانیق یکی از طرفین قرارداد است که با شروانشاه منعقد شده است. این گونه (۲) تعبیر ممکن نیست، زیرا بوسیله تاریخ شروان می دانیم که شکلی بوسیله قبله از شروان جدا میشد و مستقل بود و بترتیب خاصی حاجت نداشت. بنابراین کلمات «ودخل فی موافقه» تنها فرمول محدود و معتدلیست از «ووقف» و ضمیر شخصی (موافقت او) باید دوباره بمرزبان برگردد. نتیجه آنست که اشخانیق درین جا سهمی ندارد.

چنانکه از تاریخ شروان (۳) برمی آید معنی کلمه شکلی در زمان

(۱) حتی حاکم نشین ایشان را هم یزیدی می گفتند.

(۲) این تعبیر را A. A. کریسکی و طناحرا شپولر Spuler در مقاله «ایران در آغاز اسلام» Iran in fruh - islam در Zeit ص ۴۶۷ پذیرفته اند.

(۳) رجوع کنید بکتاب مطالعات من ص ۳۲ و فصل مربوط بشروان. رجوع کنید بمقاله من در کلمه شکلی در دایرة المعارف اسلام.

تالیف آن کتاب مبهم بوده است. شکی بسته بدگرگون شدن اوضاع و کشمکش‌های محلی حتی شامل برخی از نواحی کاختم می‌شده است. وانگهی سرزمین مخصوص هر تی واقع در میان شکی اخس و کاختم را مسلمانان روشن و آشکار معلوم نکرده‌اند (۱).

نام اشخانیک از احاطه بستگی آن باشکی خاطر شاهزاده اشخانیک هر تی را که معاصر مرزبان بود بیاد می‌آورد (رجوع کنید به صحیفه ۱۵۳).
۳- نام سنجاریب بن سواده مصادف با نام يك شاهزاده ترساست که بایستی در حدود اواسط قرن دهم زیسته باشد.

خاندان باستانی پیش از اسلام مهران در اران (البانیای باستانی والوانک ارمنی) فرمانروا بود و در زمان شاهزاده وراز نردات منقرض شد. وی با پسرش که خردسال بود در ۸۲۲ (بدست یکی از خویشانش) بنام نرسه فیلیپیان کشته شد. زن بیوه‌اش دختر وی سپرم را بختین برد و در آنجا وی را بعقد از نرسه پسر سهل (باید ساهاک خواند بییشنهاد مار کوارت در Streifzüge ص ۴۵۷) درآورد. بنا به گفته مورخ محلی موسس کلنکتوتسی بازماندگان این زن و شوهر دنباله سلسله مهرانی را فراهم کرده‌اند. در نسل پنجم بهوهانس بنام سنکریم پسر اشخان سواده برمی‌خوریم که به گفته موسس خداخواست بدست وی سلطنتی که از مدتی دراز منقرض شده بود از نو تشکیل شود. «شاه ایران احترامات فراوان باو گذاشت، تاج پدر خود را باو داد (۲) و نیز مرکب او را (۲). در همان سال داوید خداوندگار magistros یونان تاج شاهی و دیبای ارغوانی باشکوهی برایش فرستاد...». دوره ۱۳۱ ساله (از ۸۲۲ میلادی تا ۹۵۳) برای پنج پشت چندان کوتاه نیست و چنان می‌نماید «پادشاه ایران» که سنجاریب را تکریم کرده همان مرزبان باشد که در برابر باجی که باو داده باو توجه کرده باشد.

اگر تصادف این نامها با یکدیگر هویت این شاهزاده را روشن کند باز نام کشور او مما یست که حل نشده است. کلمه «الرابع» (با حرف تعریف عربی) شبیه بر ربع بضم به معنی يك چهارم و ربع بفتح به معنی

(۱) شاید بجز قسمتی که در متن اسطخری ورق ۱۹۳ آ مزوده شده است. رجوع کنید به تعلیقات من بر حدود العالم ص ۴۰۲

سرزمین و کمر گت (۱). (رجوع کنید با انتشارات دوخویه ج ۴ ص ۲۲۴).
اما هیئت اصلی کلمه قرآت و املاهای مختلفی را در ذهن می‌نشانند (ربیع
رنج ، زینج ، ذنج) همین نام تنها در متن دیگری یعنی رساله دوم ابودلف
مسعر بن مهلول (۲) آمده است .

این سیاح (در بند ۱۵) آورده است که در راه تفلیس باردیبل
کوههای ویزور و فیان و خاجین و الربع و خندان و هر دو بند را دیده است.
بجز نام اخیر چنان می‌نماید که نامهای دیگر از آن ارتفاعات است در ایران
که رود کور را از ارس جدا میکنند .

ابودلف بایستی در حدود ۹۵۰ میلادی سفر کرده باشد و همین نکته
جالب بودن گفته وی را می‌رساند .

دروغله نخست غرض من این بود که «الربیع» را با نام تختگاه ایران
یعنی « برده » (نسخه بدل آن بردع است . رجوع کنید با سطرخری
ص . ۱۸۲ حاشیه ۱۱) بسنجم . ممکنست ابودلف این نام را از همان
مأخذ نقل کرده باشد اما رساله او پیش از پایان یافتن کتاب این حوقل
(در ۳۶۷ = ۹۷۷) نوشته شده است . با این همه میدانیم که مقارن
حملة روسها در ۳۳۲ = ۹۷۷ نماینده مرزبان در برده حکمرانی
داشت (مسکویه ج ۲ ص ۶۲) و احتمال نمی‌رود مرزبان این شهر را که کلید
شهرهای دیگر بوده است بشاهزاده تقریباً بی‌مقداری مانند سنکریم (۳)
سپرده باشد .

بنا بر گفته موسس مورخ سیرم زن اتر نرسه پسر سهل (با پدسهاک

(۱) کلمه ربیع (در جمع ارباع) یعنی ناحیه مستقلست و این رسته در ص ۱۷۱
بکار برده و گوید نیشابور دارای سیزده رستاق و چهار ارباع است در برابر دوازده
رستاق و چهار خانات در کتاب مقدسی ص ۳۰ . رجوع کنید به حدود العالم بند ۱۰۲۳
ص ۳۲۵ (در صورتیکه ربیع بضم یعنی چهار یک شهرت)

(۲) من درین موقع مشغولم آنرا از روی نسخه منحصر بفرد آستانه مشهد
در قاهره چاپ بکنم .

(۳) مگر آنکه تصور کنیم که وی ساکن کاملاً فرمان برداری بوده و نااندازه ای
در کارهای داخلی اختیار داشته است (رجوع کنید بکلمة الربیع یعنی کمرک) .

خوانند؟ فرمانروای سیسکان شد که بزور ناحیه جلم (۱) را گرفته بود و در تهاک سکنی داشت. درباره تبعید شاهزادگان ارمنی بین النهرین طبری (ج ۲/۳ ص ۱۴۱۶: در حوادث سال ۲۳۸ = ۸۵۲) نام وی را آذرنرسی بن اسحق (در اصل چینیست) الخاشینی آورده و بدینگونه جد فرض شده سنکریم را باخچین (رجوع کنید ببند ۱۰ پس ازین) مربوط میکند، اما آذرنرسی (و خاندانش) ممکنست که تا آن وقت ناحیه جلم (در باجه سوان) را در دست داشته بوده باشند. در نظر موسس بازگشت سلطنت در زمان سنکریم ممکنست عنوان خاندانی داشته باشد و نه عنوان جغرافیایی و این نکته دست ما را برای تشخیص هویت سرزمین سنکریم بازمی گذارد. ابودلف، چنانکه بتوان باو اعتماد کرد، به «الرابع» جداگانه و مستقل از خاچین (خچن) اشاره میکند و درین صورت اقطاع سنکریم را باید در جلم یافت هر چند که تطبیق نهایی نام الرابع را با جایگاه کنونی باید بمحققان ارمنی (که در محل هستند رجوع کرد. رجوع کنید ببند ۱۰ که پس ازین می آید). در نخستین چاپ کتاب این حوقل ص ۲۵۴ چنین آمده: «وصاحب چرزان وسغیان بن موسی» و من در مقاله خود بعنوان «مسافری» در دایرة المعارف اسلام «چرزان وسغیان» را همان نامهای روستاهای کرزوان وسغیان (۱) دانسته ام که در مغرب شماخی جای دارند. با این همه تعیین هویت شاهزاده «ابن موسی» بی آنکه نام آن معلوم شود شکفت بنظر می آید. در چاپ دوم چنین آمده است: «وصاحب چرزان وسغیان بن موسی». این وسغان بن موسی یعنی شاید وشنگان یکی از نامهای رابع شاهزادگان ارانست (۲). اما چرزان

(۱) بروسه در حواشی خود بر کتاب اربلیان ج ۲ ص ۲۴ و ایسنگی او را سیسکان مشکوک میداند و ترجیح میدهد او را از شعبه ای از خاندان البانیا بدانیم که بر سرزمین سیسکان دست یافتند (موقع مناسب را غنبت شرد که در سیسکان جایگیرد). حدس بروسه کاملاً مطابق با کتاب جالب مار کوارنست که توانسته است هویت آذرنرسی خاشینی را معلوم کند. موسس خود در تبیین اینکه خچن از آن که بوده است ساکنست اما بر فرض که زناشویی سپرم باشاهزاده در خارج از خچن روی داده باشد ممکنست تصور کرد که پس از زناشویی او خچن بواسطه دوستی بامهرایان در قلمرو سپرم وشوهرش داخل شده باشد.

(۲) این بازگشت را پیش ازین سن مارتن Saint-Martin در کتاب یادداشتهایی درباره ارمنستان Mémoires sur L'Arménie چاپ ۱۸۱۸ ج ۱ ص ۲۳۱ پیشنهاد کرده است. وی پنداشته است که این وشنگان پسر حکمران باغی بوده باشد که آشوت دوم پسر سبات در ۹۲۲ بچنگ اولشکر کشید. رجوع کنید بکتاب گروسه «تاریخ ارمنستان» ص ۴۵۱ با این همه سن مارتن کلمه چرزان و خزرد را حل نکرده است.

را (که دوخویه آنرا بجززان بر گردانده) چه باید کرد؟ طبقاً این کلمه بگرجستان (جزز) بر میگردد، اما مرزبان هرگز تا گرجستان نرفته است و وششگان نامیست که گرجی نیست. ممکنست تنها بحدس و گمان ذهن انسان در مورد بحث متوجه «جزز» نشود بلکه به «خزر» توجه کند هر چند در غیر مفهوم ساده پادشاهی خزر باشد بلکه بمفهوم محلی باشد چنانکه در مورد شهر قبله که در میان شروان (رجوع شود ببند ۱) و شکلی (رجوع شود ببند ۲) واقعتاً استعمال کرده اند. این موضع جایی بوده است که شاید خزران در آنجا بوده باشند، زیرا پلانری (ص ۱۹۴) میگوید: «ومدينة قبله وهي الخزر» (۱). این پیشنهاد کاملاً جنبه آزمایش دارد، اما شکفت که قبله ای که مسعودی (ج ۲ ص ۶۸) بمنوان امیر نشین جداگانه ذکر کرده در سند ابن حوقل نبوده باشد.

مسعودی امیر قبله را عنبسه واحدالعین مینامد و در تاریخ شروان پسرش بنام ابن عنبسه اشاره شده. عنبسه (شیر) قطعاً نام کنایه آمیز اوست و نتیجه حدس ما اینست که نام حقیقی او وششگان پسر موسی بوده و بنحوی با امیران اران رابطه داشته است.

۵- دربارهٔ ویزور دلیل قاطع نداریم زیرا این ضبط معمول زبان تازی برای حوزهٔ رود اربابچای سفلیست که در زبان ارمنی بآن «واپوتس دزور» میگویند (در کتاب کنستانتین پورفیرو کنتینوس Constantin Porphyrogenitus بابتدزور Baidzor آمده است: رجوع کنید بکتاب هوبشمان Hübschmann بنام «نامجاها در زمان ارمنی قدیم» Die altarmenischen Ortsnamen شماره ۱۱۱). در حدود اواسط قرن دهم حکمران آن قطعاً با مسافریان رابطه داشته است (رجوع کنید بکتاب مطالعات من ص ۶۹، ۳۶-۷۰ که در آنجا من پیشنهاد می کنم هویت وی را با واساک پسر سمیات از سلسله محلی ارمنی سیسکان تطبیق کنم). برای تشخیص هویت او کنیه ابوالقاسم ارزشی ندارد.

(۱) بنابر متن تازی کتاب ابن اعثم که اخیراً کشف شده جراح (که بزید دوم ۱۰۱-۱۰۵-۷۲۰-۴) با وحکمرانی داده بود جمعیت موعومه (ترقی) را کم کرد و مردم آنجا را بفسانیه در ستاق قبله کوچ داد (رجوع کنید بمقاله ابن کوردات در Ankara Univer-D.T.C fakult-dergisi چاپ ۱۹۴۹ ص ۲۶۹).

۶- ابوالهیجان روادیکی از افراد معروف خاندان است که اصلاً تازی بوده و سپس گرد شده‌اند و پس از انقراض مسافریان (در حدود ۳۷۳-۹۳۸) تا حمله سلجوقیان (۱) سلسله اصلی شهریاران آذربایجان را تشکیل داده‌اند. بابتخت روادیان تبریز بوده اما اقطاع اول این خاندان اهر بوده است و یعقوبی (تاریخ ص ۴۴۶-۷) یقین دارد که حکمران آنجا بزیدالمهلبی (در حدود اواسط قرن ۸ میلادی) مقدار زمینی را که از تبریز تا البتد بود بروادبن العنتی الازدی تخصیص داد. موضع اخیر که باقامتگاه بابک معروف شده است در نزدیکی کوه هشتادسردر برآمدگی شرقی قراجه داغ بود و اهر (که اکنون نیز حاکم نشین قراجه داغ است) در اندرون این منطقه بوده است. ده ورزقان (بفتح باضم زاء) نزدیک ۳۵ کیلومتری رود اهر است.

۷- موضوع ابوالقاسم جیدانی (الجیدانی) مانند آنست که در بند ۳ آمده است. در نسخه دیگر «الجندانی» نوشته شده که دوخوبه آنرا به «الخیزانی» برگردانده است. ابودلف بی شک بنام «جندان» بدان اشاره میکند هر چند این قسمت از روایت وی را با احتیاط باید تلقی کرد. در آثار بیشتر از مؤلفان قدیم اسلامی خیزان (بلاذری ص ۲۰۵، ۲۰۶-۷) و جیدان (معمودی ج ۲ ص ۷) و اشکال مشابه آن مانند خیداق آمده که مردمی از داغستان و بلافاصله در شمال در بند زندگی میکنند. راستست که در حوادث سال ۳۴۴-۹۵۵ مسکویه (ج ۲ ص ۱۶۱) بلشکر کشی مرزبان در ناحیه «الباب» (یعنی در بند) اشاره میکند، اما بسیار بعید می نماید که وی توانسته باشد مردمی را که در پشت «دروازه» در بند بوده‌اند فرمانبردار خود کرده باشد. وجود خیزان (جیدان، جندان) در جنوب رشته کوه های قفقاز مطلبیست که از کتاب ابن خردادبه (ص ۱۲۳-۴) برمی آید و وی میکوشد محل وقوع داستان موسی و خضر پیامبر را (قرآن سوره ۱۸ آیه ۵۹-۸۱) در شروان نشان بدهد «صخره همان صخره شروان و در همان درهای کیلان و ده همان ده باجروانست» (۲)، و هنگامی که بآن جوان برخوردند

(۱) رجوع بکتاب مطالعات من ص ۱۶۷.

(۲) باجروان یعنی بازارگاه اسم عامست. بهترین باجروان در جنوب ارس بر سر راه اردبیلست، اما شاید منظور ابن افسانه جای دیگری نزدیک شروان باشد. نخستین جایی که ازین جای شکفت سخن رفته در عبارت مجمع البحرین (قرآن سوره ۱۸ آیه ۵۹) است، یعنی جایی که دو دریا رود رود بهم می پیوندند که علماً آنرا یعنی ملتقای رود کورد و ارس گرفته‌اند، رجوع شود باین خردادبه ص ۱۷۵. رجوع کنید ب مقاله مینورسکی بعنوان مؤلفان در دایرة المعارف اسلام (ذیل).

و او (خضر) وی را کشت این واقعه در ده خیزان (نسخه بدل: حیران ، یاقوت ج ۳ ص ۲۵۲ خیزان) روی داده. نیز رجوع کنید بنزهة القلوب ص ۹۰ : خیزان ، چندان) ، صخره ای که درین جا ذکر آن هست شاید همان بش برمی (نزدیک ۷۰ کیلومتری شمال بادکوبه در ناحیه ساحلی) باشد که ده خضرزنده (۱) در نزدیکی آنست . در اندک فاصله ای تا آنجا دهی هست بنام خیزی و می توان نام آنرا باخیزان (بنام معلوم یا مجهول) سنجید . با این همه هیچ اطلاعی نیست که ناحیه مستقل معنایی درین سرزمین در دوره اسلامی وجود داشته باشد .

از سوی دیگر در خط سیر ابودلف خندان (که بسیار ممکنست محرف همان کلمه ای باشد که ابن حوقل نقل کرده است) از میان خچن و البذبین (۲) بای تخت بابک واقعست. اگر این خط سیر ساختگی نباشد می توان این چارادر کرانه راست ارس در ناحیه ای که امروز بنام جبرئیل (۳) است دانست .
۸- پسران الدیرانی حکمرانان واسبوراکان (ناحیه وان) و از خاندان ارتسرونی اند . در ۳۴۴ = ۹۵۵ امیری که حکمرانی داشت ابوسهل همزب (۹۵۳-۹۷۲) خوانده می شد که پس از برادرش در نیک آشوت (۹۳۷-۹۵۳) جانشین او شده است . هر دو از خاندان گریگور در نیک (در زبان تازی الدیرانی) (۸۷۴-۸۸۶) بودند. اشاره باوضاع و احوالی که بدان مناسبت دیسم را تسلیم کرده اند در این حوقل را می رساند .

۹- «پسران سنباط» مسلماً با گراتیان ارمنی شهر آنی اند . ابن حوقل خود (در بندهای الف و پ) بسمبات شهید (۸۹۰-۹۱۴) اشاره می کند ، نوه او آشوت رحیم (اولورمدز Olormadz) در ۹۵۲ -

(۱) اینجا يك نشانه مرزی برجسته و مشخصی هست و در ۱۹۴۸ يك کتیبه لاتینی از دست سپاهیان ۱۲ فولیناتا Legio XII Fulminata در نزدیکی آن یافته اند . رجوع کنید به جلد تاریخ قدیم Vestnik drevney istorii شماره ۱ ص ۱۷۷ .

(۲) که در جنوب ارس نزدیک هشتاد سر بود (در میان نواحی هورانده و کلپیر و گرمادوز) .

(۳) در حدود ۸۳۵ میلادی امیری نرسا بنام عیسی بن یوسف (با این اصطیقا- نوس زیرا مادرش خواهر اصطیقا نوس بود) درین جا بوده است . درباره وی و قلعه او رجوع کنید به صحیفه ۱۵۴ من نتوانسته ام جانشینان او را معین کنم .

۹۷۷ فرمانروایی داشته است. مبلغی که با گراتیان تعهد کرده اند بپردازند و بیزان ده درصد از مبلغی که در اصل قید شده بود کمتر بود. باغلب احتمال پولی بوده است که برای حفظ امنیت خرج می کرده اند و با گراتیان این مبلغ را برای یاسبانی راههای داخلی دیلمیان می پرداخته اند. از تاریخ شروان (رجوع کنید بمطالعات من من ۱۰ - ۱۱) چنین برمی آید که مرزبان يك بادگان دیلمی در دوین داشته است و آشوت بهبوده کوشید این شهر را بگیرد.

۱۰ - خاجین ضبط خوبی از خچین (در ارمنی خچنک) است و بجز آنست که طبری خاشن ضبط کرده است.

پرفسرای. آ. اربلی L. A. Orbeli (۱) می نویسد که امیر نشین سابق سیونیک در ۱۱۶۶ از میان رفت و درین هنگام ابالت کوچک ارتسج یا خچین امیر نشین شد. نام اخیر ممکنست از نام دژی آمده باشد. مرکز این امیر نشین که ظاهراً جزئی از آلبانیای قدیم (الوانک) بود حوزه رود خچیناجور (امروز خچین چای) و قسمتی از ترتر (سابقاً بدو پتجه و امروز بدو کسره) بوده است. این ناحیه جزو اراضی بخش امروزی جوانشیرست. در وضع کنونی جغرافیای تاریخی ارمنستان تقریباً محالست مرزهای آنرا معین کرد، زیرا که در ظرف جنگهای تقریباً دایمی مرزها را کراراً تغییر داده اند.

باین نکته باید افزود که در منابع اسلامی سربها بوجود اقطاعداری درخچین که پیش ازین در قرن دهم بوده است اشاره کرده اند.

در بند ۳ از هویت سنحاریب پسر سواده که نام بامسای او دلیل مهم هویت اوست بحث کرده ایم. میدانیم که زن بیوه آخرین امیر سلسله مهرانی دخترش سیرم را بمقدجد سنحاریب درخچین در آورد. گفته اند که وی از شاخه خاندان سیونی (۲) بوده است و جلم را گرفته، اما خچین نیز ظاهراً از آن وی بوده است (۲). با این همه در بند ۱۰ از سنحاریب خچینی دیگری (۳)

(۱) در مقاله ای بعنوان حسن جلال شاهزاده خچین Hasan Jalal, Knyaz khachensky «در کالنامه فرهنگستان علوم امپراطوری Izvestiya Imper. Akad. nauk ۱۹۰۹ م. ۴۰۵

(۲) مگر اینکه برای دیدار زن خود که بنا بود با او ازدواج کند با نجا رفتن بوده باشد. رجوع کنید بمسحیفه ۵۲۲.

که خراج کمتری به رزبان می‌داده است آگاهی داریم. ممکنست انسان گمراه شود و تصور کند که این حوقل در یادداشت‌هایی که به‌جمله بر میداشت (رجوع کنید بنید ۱) درباره یک امیر بحث کرده باشد. با توجه باختلاف میزان خراج ممکنست کسی تصور کند که یک نفر باج گزار برای دو اقطاع مختلف (جلم ۲ و خچن) باج می‌داده باشد.

سبب اینکه در فهرست خراج خچن نامی از اسب برده شده اینست که قراباغ اسبهای نژاده داشته است. در قرن سیزدهم شوهر ملکه تمار گرجستان بنام داوید سوسلان دژ چارمانام را با یک‌ده در بهای یک اسب از دست داد که از او خنانک از خچن آورده بودند (رجوع شود بتاریخ گرجستان بروسه ج ۱ ص ۴۴۱).

۵ - نتیجه

الف - اصطلاحات فنی

هنوز معانی اصطلاحات فنی راجع به خراج دوره اسلامی چنانکه باید معلوم نیست و ترجمه اصطلاحات مالی را که این حوقل بکار برده میتوان تنها بعنوان آزمایش بکار برد. من اصطلاحات فنی را که این حوقل بکار برده نقل کرده‌ام و برای ترجمه آنها از آزمودگی کسانی که متون مانند آنرا چاپ کرده‌اند بهره‌مند شده‌ام (فهرست دوخویه در مجموعه جغرافیاهای تازی ج ۴، فهرست طبری، فهرست لغات و اصطلاحاتی که آمدروز Amedroz از کتاب الوزرای هلال القصابی نقل کرده است).

الف - الزمه - آنچه جداگانه وصول کنند (طبری).

ب - اموال - درآمد (شاید نقدی)، دوخویه ج ۴ ص ۳۵۷.

ب - العطف - عطایا و هدایا.

ت - ضریبه - بنا بر کتاب دوخویه ج ۴ ص ۲۸۵ بمعنی اخس درآمد، بمعنی وصولی نیست بلکه بیشتر بمعنی «خراج» است زیرا میتوان آنرا بطرق مختلف پرداخت، فی‌المثل از طریق عوارض گمرکی (عوارض وصولی مختلف، مخصوصاً راهداری).

ث - دیوان - اداره درآمدها.

ج - جبایات - دوخویه ج ۴ ص ۲۰۲ پیشنهاد می‌کند «خراج پیش‌بینی

نشده» و طبری: جبا و اجتبا، خراج وصول شده، من این اصطلاح را نه بدان درجه از قطعیت ترجمه میکنم «اعانات».

ج- جزیه - مالیات سرانه است که غیر مسلمانان می پرداختند و مقدار آنرا بنا بر قرارداد های مخصوصی که مینوشتند معین میکردند (رجوع کنید با اصطلاح مقاطعات).

ح- لوازم «خراج اضافی» دوخوبه مجموعه جغرافیاهای تازی ج ۳ ص ۳۴۸: خراج های مختلف.

خ- مقاطعه - «مال الاجاره» که بدین وسیله سر کرده ای کسی را در قلمرو بشرط پرداخت سرانه سالانه می گذاشت، دوخوبه ج ۲ ص ۳۲۹: قراردادی که بنا بر آن ناحیه معینی را از قلمروی بکسی میبردند بشرط آنکه مالیات سرانه را بپردازد. من تصور نمیکنم که این کلمه را درین مورد بمعنی فنی دقیق خود بکار برده باشند؛ هم چنانکه در کتاب ابن حوقل ص ۲۱۶ (چاپ کریمرس ص ۳۰۲) چنین آمده: الفوائین التي هي المقاطعات، یعنی مبلغ معینی از مالیات که بنا بر ارزش قانونی (عبره) در هر سال قمری بر آورد میشد. رجوع کنید بمقاله کل. کاهن Cl. Cahen بعنوان «تکامل اقطاع» 'L' évolution de l'iqta' در مجله آنال Annales (L. Febvre) چاپ ۱۹۵۳ - ص ۲۹ و ۴۶ و کتاب آ.ک.س. لپتون Landlord and Peasant بعنوان «مالک و دهقان» چاپ ۱۹۵۳ ص ۳۳.

د- موافقات - (کریمرس شاید بیروی از دوزی Dozy این کلمه را از موافقات بدینگونه اصلاح کرده است) معنایی مانند مقاطعات دارد هر چند دومی بیشتر افاده معنی خلعت را میکند و حال آنکه اولی شرایط مالی را که طرفین برقرار میکردند میرساند.

ذ - رسوم - بنظر میرسد بمعنی مبالغی که معمولاً وصول میشود «مطالبات» بکار رفته باشد. دوخوبه ج ۴ ص ۲۴۶ آنرا معادل با خراج میدانند. ر- قانون - مساحت املاک مزدومی و عواید مبتنی بر آن، دوخوبه ج ۴ ص ۳۲۳: باز دید زمین برای تعیین مبلغ ثابت مالیاتی که باید دریافت کرد.

ز- توابع «مالیات اضافی»، طبری: توابع الخراج، خراجی علاوه بر خراج معمولی، شاید هم بمعنی صدی چندی باشد که بفتح تحصیلداران خراج (معامره در کتاب هلال صابی) میفرزوده اند.

ب- مقدار پرداخت.

تنها در مورد واسپوراکان ابن حوقل میگوید که خراج هر سال پرداخته

میشد ، اما هم چنانکه دو خوبه هم می پذیرد پرداخت همه خراجها هم بر
 مبنای سالیانه بوده است. خراج هر سال را در صورتی که دینار را (که در
 میان وایوتس دزور و اهر نقل کرده اند) بدرهم (بمیزان يك دینار در برابر
 ۱۵ درهم ، رجوع کنید بکتاب الخراج قدامه ص ۲۴۹) (۱) تعبیر کنیم
 چنین بوده است:

۱۰۰۰۰۰۰	شروان (۲)
۲	شکی
۳۰۰۰۰۰	الربیع
۲۰۰۰۰۰	قبله (۱)
۵۰۰۰۰۰	وایوتس دزور
۷۵۰۰۰۰	اهرو و رزقان
۷۵۰۰۰۰	جیدان (خیزان؟)
۱۰۰۰۰۰۰	واسپوراگان
۲۰۰۰۰۰۰	باکراتیان
۱۰۰۰۰۰۰	خچین
<hr/>	
(۳) ۵۷۵۰۰۰۰	

(۱) هم چنین در کتاب مسکوبه ج ۲ ص ۳۴ در حوادث سال ۳۳۲ - ۳۴۳ ،
 ابن حوفل ص ۱۴۶ (چاپ کریمس ص ۲۱۸) برای سال ۳۵۸ - ۳۶۸ ، رجوع
 کنید بکتاب ۱. دوری تاریخ العراق ص ۲۲۲ .
 (۲) ملکشاه (۱۰۷۲ - ۱۰۹۲) کوشید که از شروانشاه فریبز ۷۰۰۰۰۰
 دینار بگیرد ، اما این کمک و اعانه تدریجا به ۴۰۰۰۰ دینار تنزل کرد ، رجوع
 کنید بکتاب بنداری ص ۱۴۰ . بنا بر گفته نسوی ص ۱۶۰ ، ۱۷۵ مبلغ اصلی
 ۱۰۰۰۰۰۰ دینار بوده است اما در ۶۲۲ - ۱۲۲۵ جلال الدین خوارزمشاه از
 شروانشاه خواست که ۵۰۰۰۰۰ بپردازد و سپس این مبلغ به ۲۰۰۰۰۰ دینار تنزل
 کرد . تعیین ارزش حقیقی این مبلغهای اسمی با توجه به بحران بهای نقره در قرن
 دوازدهم دشوار است ، رجوع کنید بکتاب ۱ . پاخومو و Pakhomov بعنوان پول
 گرجستان Moneti Gruzii چاپ ۱۹۱۰ ص ۷۹ ، ۱۱۸ .
 (۳) بنا بر تعینی که بارثولد Barthold چهاردهم را يك روبل حساب
 کرده این مبلغ معادل ۱۴۳۷۵۰۰ روبل یا بیش از ۱۴۰۰۰۰۰ پوند انگلیسی
 (بشراخ پیش از ۱۹۱۴) میشده است.

حتی با توجه بی اطلاعی درباره شکی و افزودن عطایای اتفاقی باز جمع خراج از ده میلیون درمی که این حوقل بعنوان درآمدهای مرزبان آورده بسیار کمترست. بنابراین یا باید چنین پنداشت که صورت‌جاهایی که جزیه می‌دادند کامل نیست یا اینکه این فهرست تنها شامل خراجیست که رعایای مستقیم وی پرداخته‌اند. عقیده نهایی من اینست که جمع جزیه ممکنست از جمع خراجها جداگانه باشد.

اما درباره خراج اران و ارمنستان و آذربایجان که بمبلغ ۵۰۰۰۰۰ دینار (هفت میلیون و نیم درهم) تخمین شده است این قلم که در پایان بندت افزوده شده چنان می‌نماید مربوط بزمانی باشد که این سه ایالت را حکمرانانی که از بغداد مامور می‌شده‌اند اداره می‌کرده‌اند.

بنابر گفته قدامه حدوسط درآمد (ارتفاع) آذربایجان (۱) ۴ میلیون و نیم درهم و از آن ارمنستان (که از آن جزو آن بوده) (۲) چهار میلیون درهم و روی هم رفته بهشت میلیون و نیم درهم می‌رسیده است و این مبلغ نزدیکست بآنچه این حوقل آورده است. چنان می‌نماید که قدامه کتاب خود را اندکی پس از ۳۱۶ = ۹۲۸ (رجوع کنید بمقدمه دوخوبه ص ۱۰) نوشته باشد، اما بنابر گفته فن کرمر Von Kremer مآخذ او بزمانی بسیار قدیم‌تر (در حدود ۲۰۴ = ۸۱۹) (۳) می‌رسد و بودجه معروف بعدی (متعلق بسال ۳۰۶ = ۹۱۸) این عقیده را بنهن می‌نشانند که بازار درآمدها اندکی کساد شده بوده است. در حقیقت میبایستی درآمدها تا مقدار فراوانی بستگی باوضاع و احوال داشته باشد. هنگامی که در

(۱) قدامه در ص ۲۴۴ ولایات آذربایجان را چنین بشمرده اردبیل، جابروان (ظاهراً ناحیه جنوب دریاچه ارومیه) و ورنان (در کنار ارس) و علاوه می‌کند که مرکز آن برزعه بوده است. بقوی در جغرافیای خود در مجموعه جغرافیای تازی ج ۷ ص ۲۷۴ خراج آذربایجان را بالغ بر ۴ میلیون درهم میداند.

(۲) قدامه در ص ۲۴۶ ولایات آنرا چنین می‌شمارد: جردان (گرجستان)، دیبل (دوبین)، برزند، سراج طبر (شبرک و نیک)، باجنیس (پزنونیک)، ارجیش، غلاط، سیجان (سیونیک)، اران، فالیقلا (ارز روم)، بسفرجان (واسپوراکن) باحاکم نشین آن در اشوا (نخجوان).

(۳) رجوع کنید بکتاب قدامه ص ۲۳۶ سطر ۲۰، نیز رجوع کنید بشماره غیر عادی درباره مراکز اداری (قصبه) آذربایجان در برزعه و از آن ارمنستان - در نخجوان

۲۹۶ = ۹۰۸ یوسف بن ابی الساج بحکمرانی خود نشست (۱) مجموع
خراجهای سالانه او به ۱۲۰۰۰۰ دینار (یک میلیون و هشتاد و یک میلیون
درهم) رسید و پیش از آن در حدود ۲۹۹ = ۹۱۲ یوسف کوشید که این
مسئولیت را بگردن نگیرد.

در هر حال رقمی که ابن حوقل بعنوان عواید کلی می دهد باید
متعلق به آنندی جداگانه باشد که اصلاً با مآخذ زمان مرزبان ربطی
نداشته است .

ج- فایده کلی این قسمت ها

۱- با قبول اینکه این فهرست سند اصلی نیست بلکه احتمال می رود
یک رشته اقلام وارقامی باشد که جغرافیایان نویس ما ابلاغ یا تفریر شده، باز
باید آنرا تصویر گرائیهایی از اوضاع سیاسی ناحیه ای دانست که درباره
آن آگاهی کافی نداریم .

۲- با توجه بکمیابی بسیار آمار مالی قرن دهم اطلاعات ابن حوقل از
دو جهت شایان توجه است ، یکی از لحاظ نمایاندن روشهای سیاسی و مالی و
دیگر از لحاظ تعیین اهمیت نسبی این امیرنشین ها (۲) .

۳- امید است که این تشخیص ها برای تاریخ نویسان محلی که در
مآخذ مسیحی کار میکنند سودمند باشد . کسانی مانند اشخانیق از مردم
شکی و سنحاریب پسر سواده چنان می نمایند که شایسته بررسی بوسیله منابع
گرجی و ارمنی باشند .

(۱) بگفته طبری ج ۳ ص ۲۲۸۴ «درمراغه و آذربایجان» و بگفته ابن-
الاثیر ج ۸ ص ۴۲ نیز «در ارمنستان» رجوع کنید بکتاب فن کرمر
Von Kremer بعنوان «بودجه درآمدهای سال ۳۰۶ هجری»
Das Einnahmebudget vom Jahre 306 H چاپ ۱۸۸۷ ص ۲۹۹ .

(۲) شپولر Spuler در کتاب سابق الذکر ص ۴۶۷ در فصل خود درباره
مالیات جدول ابن حوقل را تنها برای نشان دادن جزیه شروان نقل کرده است . اشاره
غلازاریان در باره عبارات ابن حوقل ناقص است ، رجوع کنید بمقاله او بعنوان
Zeit-f. arm Philologie در مجله Armenien unter d. arab. Herrschaft
۱۹۰۳ ج ۳/۲ ص ۲۰۵ .

روی هم رفته تجزیه و تحلیل ما کاری مقدماتی برای نشر تاریخ قرن
یازدهم شروانست (۱).

۱۱۱۱

تکمله

هنکامی که چاپ این کتاب بیابان رسیده بود آقای محمدجوادمشکور
استاد دانشمند و بر کار و دقیق دانشگاه تبریز ترجمه‌ای از کتاب «الفرق
بین الفرق» تالیف ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی در گذشته در ۴۲۹
را بعنوان «تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق» در تبریز ۱۳۳۳
انتشار داد. در صحایف ۲۷۵ - ۲۷۶ و ۲۹۶ این ترجمه در متن و حواشی
مطالبی درباره بابک و خرم‌دینان هست و آنچه را در متن آمده است پیش
ازین آورده‌ام. از متن تازی کتاب نخست چاپ بسیار پر غلطی بدستیاری
محمد بدر در قاهره و بار دیگر بدستیاری محمد زاهد بن الحسن الکوثری
در قاهره در ۱۳۶۷ = ۱۹۴۸ چاپ کم غلط‌تری انتشار داده‌اند. عبدالرزاق
ابن رزق الله بن ابی بکر بن خلف رسمنی مختصری ازین کتاب ترتیب داده که
بنام «مختصر کتاب الفرق بین الفرق» بدستیاری فیلیب حتی در ۱۹۲۴ در
قاهره چاپ شده است. در چاپ اول (ص ۲۵۱) در پایان کار بابک گفته
شده است: «اخذ بابک و اخوه اسحق بن ابراهیم» و در چاپ دوم (ص ۱۶۱)
نیز عیناً چنین آمده است. در نسخه مختصر آن (ص ۱۶۳) نیز چنینست و از
این جا معلوم می‌شود که این خطا از ناشران نیست بلکه از مولف کتابست
و ابو منصور بغدادی که از مآخذی این مطلب را درباره بابک نقل کرده
است بجای اینکه عبارت را «اخذ اسحق بن ابراهیم بابک و اخوه» بنویسد
یعنی اسحق بن ابراهیم مر بابک و برادرش را گرفت افعال کرده و عبارت
راست تر «اخذ بابک و اخوه اسحق بن ابراهیم» نوشته که معنی روشن تر
آن اینست که بابک و برادرش اسحق بن ابراهیم گرفتار شدند و حال آنکه در همه
مراجع دیگر نام برادر بابک را که گرفتار شده عبدالله نوشته‌اند و قطعاً پدر
بابک ابراهیم نام نداشته است و اسحق بن ابراهیم درین مورد همان مرد معروف

(۱) رجوع کنید بحقیقه ۱۴۸ یادداشت شماره (۱) فصول راجع بشروان
و الباب در فصل مربوط بشدادیان کتبه کتاب من بعنوان «مطالعات در تاریخ قفقاز»
Studies in Caucasian History چاپ ۱۹۵۳ تکمیل می‌کند.

از خاندان مصعبی باطاهر است که صاحب شرطه بغداد و از مردان نامی دربار
معتصم بود و معتصم او را زمانی بچنگ بابک فرستاد و تازم بابک و برادرش را
وی اسیر نکرد و افشین گرفتار کرد، چنانکه بتفصیل در صحایف گذشته
این کتاب از روی مآخذ معتبر آورده ام. پس این نکته بکلی نادروست است که
برادر بابک اسحق بن ابراهیم نام داشته باشد. ابو منصور بغدادی باز جای دیگر
(س ۱۶۸ از چاپ اول و ۱۷۱ از چاپ دوم) همین خطای خود را مکرر کرده و پس از
ذکر گرفتاری و مصلوب شدن بابک گوید: «تم اخذ اخوه اسحق و صلب پیغمداد»
و در مختصر کتاب نیز چنینست و فیلیپ حتی در حاشیه س ۱۷۳ افزوده است
«اسحق بن ابراهیم اخو بابک و سنی اتباعه «اسحاقیه» و آقای مشکور هم
بدان اعتماد کرده و در حاشیه ترجمه خود گفته است: «اسحاق بن ابراهیم
برادر بابک و پیروان او را اسحاقیه گویند (حتی)» و حال آنکه در هیچ جای
دیگر ذکری ازین نیست که برادر بابک فرقه مخصوصی از پیروان داشته که
آنها را اسحاقیه گفته باشند و آنچه فیلیپ حتی درین زمینه افزوده از خود
ساخته است. این نکته بدلایلی که گذشت قطعاً نادروستست و باهمه مراجع
دیگر مبیاینتی سخت آشکار دارد.

نکته دیگر که باید بر آنچه پیش ازین گذشت افزود اینست که ابو-
العباس احمد بن یحیی بن جابر بلاذری در کتاب معروف «فتوح البلدان»
چاپ لیدن س ۳۲۹-۳۳۰ درباره برزند می نویسد: «برزند قریه ای بود و
افشین حیدر (۱) بن کلاس عامل امیر المؤمنین المعتصم بالله در آذربایجان و
ارمنستان و جبل در زمان چنگ با بابک خرمی کافر آنرا لشکر گاه ساخت و
دژی کرد. جای دیگر (س ۳۴۰) که سخن از مازیار بمیان آورده است
در پایان کارش میگوید: «در سر من رای بابک خرمی بر عقبه ای که رو بروی
مجلس شرطه است بدار آویخته شده».

بزبان روسی هم کتابی جداگانه در باره بابک تألیف تو مارا Tomara
نوشته شده که در مسکو در ۱۹۳۶ انتشار داده اند. شنیده ام آقای ابوالقاسم
پرتو اعظم هم نمایشنامه ای در باره بابک نوشته و چاپ کرده است.
طهران ۲۲ مرداد ماه ۱۳۳۳